

## نهضت ترجمه و زنان مترجم ایران



عرفان قانعی فرد

در نگاهی کوتاه به فرهنگ و ادبیات معاصر ایران و تحولات تاریخی و سیاسی پس از کودتای ۲۸ مرداد، حضور زنان روشنفکر محسوس و ملموس است. در این مطلب صرفاً هدف، "یادت بخیری ساده" از این دلدادگان اصالت و فرهنگ است، اما انگار آثار و فعالیت این کوشندگان ره طریقت و اصالت است که ما را به این تأمل و احساس وامی‌دارد که هنوز؛ اندیشه زنان ایرانی زنده است!

*به یاد استاد طاهره صفارزاده*

*یاران موافق همه از دست شدند*

*در پای اجل یکان یکان پست شدند*

*خوردیم ز یک شراب در مجلس عمر*

*یکدور ز ما پیشترک مست شدند*



## مقدمه

امروز خواندم که نویسنده کتاب "اصول و روش ترجمه" درگذشت کسی که یادم هست در دوران دانشجویی - ۱۳۸۶ دانشگاه طباطبایی - در کلاس درس استاد فرخزاد از کتابش بسیار موختم. امید که روانش شاد باد و راهش پر رهرو. در اینجا به یاد او مروری بر نهضت زنان مترجم خواهم داشت.

پس از کودتای ۲۸ مرداد در نگاهی کوتاه به تاریخ فرهنگ و ادبیات معاصر ایران و تحولات تاریخی و سیاسی همانند دوران سلطنت پهلوی، فعالیت نسل اول مترجمان ایران و آغاز ترجمه ادبیات خارجی، تحول ادبیات عصر نیمایی، گسترش مطبوعات، حضور داستان‌نویسان برجسته از فرنگ برگشته، ترویج تفکرهای مارکسیستی و کمونیستی، فعالیت فرهنگستان زبان، حرکت روشنفکری نویسندگان، سانسور و سلطه ساواک و... حضور زنان روشنفکر محسوس و ملموس است. در عصر نیما، حضور پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد، نشانه پویایی شعر از لحاظ محتوا، قالب و دگرگونی ساختار بود؛ فروغی که بسان یک روشنفکر سرخورده به درکی تازه از فلسفه اجتماعی رسیده بود، و پروین با مضامین بکر و بدیع روزگار پرآشوب بر اختناق سیاسی و دشواری‌های اجتماعی زمانه‌اش را بازگو می‌کرد؛ در آن حین که عصر ادبیات داستانی ایران نیز دچار تحول و دانشجویان اعزامی به خارج از کشور، بازگشته بودند حضور چند زن روشنفکر در میان نویسندگان و مترجمان ایران، مغتنم بود. و در این مطلب صرفاً هدف، «یک یادت بخیری ساده» از این دلدادگان اصالت و فرهنگ است، - نه آنان که در ۱۰ سال ادعای ترجمه کردن و یدک کشیدن نام پدر، فضل فروشی می‌کنند و ۱۰۰۰۰۰ صفحه ترجمه را به نام خویش روانه بازار آشفته ما می‌کنند - اما انگار آثار و فعالیت این کوشندگان ره طریقت و اصالت است که ما را به این تأمل و احساس وامی‌دارد که هنوز؛ اندیشه زنان ایرانی زنده است! و پاینده باد این اندیشیدن و نو جستن و تکاپو.

## ۱. سیمین دانشور

که او بعد از هدایت، بزرگ علوی، چوبک، جمالزاده و جلال آل احمد، جزو نویسندگانی است که در تحکیم و گسترش ادبیات زنان ایران سهم بسزایی داشت و بیشتر او را داستان‌نویس می‌شناسم تا مترجم. اما به هر حال از نویسندگان مطرح دنیا ترجمه کردن را تجربه کرد؛ تجربه‌ای نشاتگر جسارت و اطمینان، از شاعر که نمایشنامه‌نویسان بزرگ سده بیستم انگلستان است و از «چخوف» و هاتورن که ترجمه‌هایش نشاتگر تسلط او بر زبان و ادب فارسی است که به نیکویی می‌داند و می‌شناسد. و آنگاه زهرا خانلری که فقط انباری اعم از علوم بود با حساسیت و دقت و آفری که حس و وسوسه ترجمه را در خود کشت و شاید بودن در کنار پرویز خانلری، او را چنان محتاط کرده بود که یا همه یا هیچ.

## ۲. مهری آهی

که در سال ۱۳۰۱ در شهر تهران متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در آن جا به پایان رسانید. در سال ۱۳۲۰ از دانشگاه تهران لیسانس خود را در رشته زبان و ادبیات فارسی اخذ کرد. در سال ۱۳۲۱ به همراه پدر خود (سفیر ایران در روسیه) عازم روسیه شد و مدت سه سال در دانشگاه «لومونوسوف» مسکو به تحصیل در رشته ادبیات زبان روسی پرداخت. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۲۷ راهی انگلستان و فرانسه شد و پس از اخذ دکترای زبان و ادبیات روسی مجدداً به تهران رجوع کرد و به تدریس در دانشگاه تهران همت گماشت. ایشان از استادان برجسته زبان و ادبیات روسی در ایران به شمار می‌رود و تسلط و آفری نیز به ادبیات انگلیسی و فرانسه دارد. از مهم‌ترین ترجمه‌های وی می‌توان به چند اثر زیر اشاره کرد: قصه‌های آندرسن، پسران و پدران (نورگنیف)، قهرمان عصر ما (لرمانتوف) و جنایت و مکافات (داستایفسکی)، قهرمانان کوچک، و ...

مهري آهي را به عنوان نسل اول مترجمان زن ايران مي‌شناسم. اگر كه در نسل اول افرادي مانند مهري آهي، زهرا كيا (خانلري) و سيمين دانشور قرار دهيم در نسل دوم، ليلى گلستان، گلي امامي، شيرين دخت دقيقيان، مهستي بحريني، فريده رازي، مهشيد مشيري، دل‌آرا قهرمان، فرزانه طاهري، روشنگ داريوش و... جاي مي‌گيرند؛ كه البته در نسل اول؛ مهري آهي انتخاب‌هايش از ميان آثار بسيار سنگين و موجهي از نويسندگاني مانند تورگنيف، لرماتوف و داستايفسكي و آندرسن به چشم مي‌خورد؛ در حالي كه زهرا كيا از ذهنيت نوجوتري برخوردار بود و به ترجمه آثاري از نويسندگاني مانند آندره موروا و پيراند للو، آستورياس پرداخت هر گند كه ايوان سرگيويتورگنيف جزو نمايندگان غربگرا به شمار مي‌رود.

مهري آهي كه به ادبيات روس پرداخته بود و نخست ترجمه «تورگنيف» را آزمود، نويسنده‌اي با برخورد عيني نسبت به جامعه، معتقد به تأثير زنان بر اجتماع، اميدوار به نيروهاي رهايي‌بخش، با نثري هنرمندانه و طبيعي و رهيافت‌هايي غربي‌تر؛ آنگاه به ترجمه «داستايفسكي» پرداخت؛ برجسته‌ترين نويسنده عصر طلايي ادبيات روسيه، كه اندیشه‌هاي ژرف او، توجه به آزادي انسان و مهارت و افردر خلق گفتگوهاي زنده و گيرا، با جهان واقعي؛ او را به يكي از رمان‌نويس هاي برجسته قرن مبدل ساخت و در اوج بحران بيماران عراق و شعله آتش‌جنگ، در زمستان ۶۶ درگذشت و كسي از او ياد نكرد!

مهري آهي در ترجمه «قهرمان عصر ما»، نوشته ميخايل يوريو و يچ لرماتوف، به خوبي از ترجمه اثر برمي‌آيد و در مقايسه با متن غيرروسي اثر، متوجه مي‌شويم كه سير كلي نويسنده و گرايش طنزگونه او از رمانتيسم به واقع‌گرابي را به وضوح آشكار کرده است. در اين كتاب، كه شامل ۵ داستان کوتاه است، مترجم به نيكيروي روایت‌های نويسنده، كه بيانگر حال روحي او است، را منعكس مي‌سازد و نثر او از نظر ادب فارسي در اين ترجمه، بسيار زيبا و شيرين است، هرچند كه به درستي و عظمت نثر زهرا كيا در ترجمه «شب‌هاي روشن» اثر داستايفسكي، ا، نيست!

چون زهرا كيا، علاوه بر تسلط بر ادبيات روسيه، كه از اين لحاظ با مهري آهي وجه اشتراك محسوب مي‌شود، به ادب كهن ايران نيز مسلط بود و در كتاب شاهكار ميكل انخل آستورياس، يعني آقاي رئيس‌جمهور، نثر زهرا كيا، به وضوح قوت و قدرت زباني او را نشان مي‌دهد؛ كتابي كه تصويري زنده از حكومت رئيس‌جمهور وقت گواتمالا، استراوا كاپررا، است كه در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بيستم، چه گونه با استبداد و ديكتاتوري، فرمانروايي كرد. كتابي كه در آن نويسنده به سبكي شاعرانه، به نقد حكومت مي‌پردازد و با بياني جالب و نثري زيبا، وضعيت زندگي مردمان مانده در زير يوغ استبدادحاکم را توصيف و ترسيم مي‌کند.

تسلط مهري آهي به زبانه‌هاي انگليسي و فرانسه، منجر به ترجمه زيباي او از قصه‌هاي آندرسن شد، هر چند كه نثر او در اين اثر نيز، از نظر عوام به موفقيت ترجمه محمد قاضي دست نيافت. ولي بهر حال در نثر او مي‌توان دريافت كه بيشتر به متن زبان مبدأ پاييند بوده است. او جزو مترجمان صاحب سبك و قدرتمند نسل اول مترجمان زن ايراني محسوب مي‌شود و تنها كسي كه به گمانم مي‌تواند با او در اين عرصه رقابت داشته باشد، شخص زهرا كيا است. چون سيمين دانشور نتوانست هم‌سطح نثر و سبك اين مترجمان قرار گيرد، او بيشتر داستان‌نويسي است كه زبان و آئين ترجمه مي‌داند. اما مهري آهي به واسطه تدريس در دانشگاه، بهتر از سيمين دانشور به زبان خارجي تكلم داشته است، چون سال‌ها به عنوان استاد دانشگاه تهران در مقاطع كارشناسي تا دكتر، به تدريس پرداخت. و از اين لحاظ هيچ كدام از مترجمان نسل اول و دوم زنان ايراني، به جز مهشيد مشيري، در دانشگاه و محيط آكادميك حضور نداشته‌اند.

از بين آثارش، به گمانم بتوان جنبايات و مكافات او را شاهكار ترجمه‌هايش ناميد. در آخر به ياد او سخنان زيباي بابك احمدي در شماره ۲۵ نشريه آدينه، درص ۱۹ را نقل قول مي‌كنم: "مهري آهي در ۷ اسفند ۶۶ درگذشت، سه روز بعد بمباران موشكي تهران آغاز شد و در نگراني‌ها، هراس‌ها و فاجعه‌هاي آن ايام كسي از مرگ او باخبر نشد. امروز هم كه چند ماه از رفتن او مي‌گذرد همچنان بسياري از حادثه‌بي‌خبرند. گناه از موشك نيست. در اين روزگار چه كسي را پرواي مرگ اوست؟ ناسپاسان كه مايم ديگر چه سود از هشدار ضرورت ياد از زندگي، كارها و مرگ زني انديشمند و معلمی دانا؟ اما، خانم آهي كه رفته است و بي‌نياز از ياد .."

### ۳. لیلی گلستان

فرزند ابراهیم گلستان در سال ۱۳۲۳ در تهران تولد یافت، تحصیلاتش را تا سوم متوسطه در تهران ادامه داد و بعد راهی فرانسه شد. در پاریس به علت نداشتن دبلیم متوسطه در کلاس‌های آزاد سوربن شرکت کرد و دوره‌های تاریخ ادبیات فرانسه و تاریخ هنر را می‌گذراند، سپس در مدرسه «مرکز هنرهای تزئینی» دوره دو ساله طراحی پارچه و نساجی را طی می‌کند، بعد به ایران بازمی‌گردد و مدتی به استخدام کارخانجات تولیدی پارچه درمی‌آید و سپس به سازمان صدا و سیما می‌پیوندد. در سال ۱۳۴۸ با ترجمه اولین اثر به نام «چطور بچه به دنیا می‌آید؟» فعالیت خود را آغاز می‌کند.

پس از انقلاب ایران لیلی گلستان، دختر ابراهیم گلستان، با «مارکز، فالاجی، داوینچی و کالوینو» خود را مترجمی جسور، رها، خوش‌قلم و باسلیقه معرفی کرد، هر چند که یک به یک کتاب‌هایش با هزار و یک مشکل عرضه و حتی چند تای آنها خمیر شد. خانم گلستان هنر و مهارت خاصی در ترجمه دارند و نسل ما چندانر بسیار مهم و تأثیرگذار از نویسندگان اسپانیا و ایتالیا را مدیون اوست. آثار استاد گلستان عبارتند از: «چطور بچه به دنیا می‌آید، زندگی جنگ و دیگر هیچ (فالاجی)، قصه عجیب اسپرماتو، قصه شماره ۳ (اوژن یونسکو)، تیسئوی سبز انگشتی (درونون)، دو نمایشنامه از چین قدیم، زندگی در پیش رو (رومن گاری)، سهراب سپهری، گزارش یک مرگ (گارسیا مارکز)، مردی که همه چیز، همه چیز، همه چیز داشت، بوی درخت گویا (مارکز)، یونانیت (پانیس ریتسوس)، مردی با کیبوتر (گاری)، قصه‌ها و افسانه‌ها (لئونارد داوینچی)، اوندین (ژان ژیرودو)، اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری (کالوینو)، حکایت حال، ۶ یادداشت برای هزاره بعدی (کالوینا)، گفتگو با مارس دوشان و ...».

لیلی گلستان را از سال ۱۳۷۳ می‌شناسم؛ آن هم با رمان زیبایی فالاجی، بود... سپس مصاحبه زیبایی او با احمد محمود، به نام حکایت حال... او را جزو مترجمان نسل دوم زنان ایرانی است؛ اما تا به حال او را از نزدیک ندیده‌ام. علتش هم ساده است، سرشلوگی و کار هر دوی ما، فقطتها ارتباط ما نامه و تلفن بوده است. اما برخورد‌هایش مملو از صداقت و صراحت و جسارت است و صاف می‌رود سر اصل قضیه! .. بیشتر از زبان فرانسه ترجمه می‌کند، در زبان برگردان به فارسی هم هنر و مهارت خاصی را دارد، انگار از اجر معنوی اش لذت می‌برد. از بیست و سه سالگی ترجمه را شروع کرده است و درست ۳۵ سال است که ترجمه می‌کند. خودش می‌گوید: «ترجمه را از سال ۱۳۴۸ شروع کردم، با کتاب «چطور بچه به دنیا می‌آید» که کتاب کوچک پرتصویری بود و باید نوشته‌های زیر تصاویر را ترجمه می‌کردم که از اول تا آخر کتاب دو شب بیشتر طول نکشید. کتاب مهمی بود که خیلی هم سر و صدا کرد و بعدها هم توقیف شد. ترجمه این کتاب از سر تفنن نبود، لازم دیدم که ترجمه شود. اما کار جدی‌تر در همان سال با کتاب «زندگی، جنگ و دیگر هیچ» از اوریانا فالانچی شروع شد. زمان خوبی برای ترجمه و نشر کتاب بود. درست در بحبوحه جنگ ویتنام بودیم و بعد از دو سه ماه هم فالانچی به ایران آمد. به هر حال این کتاب راهگشای خوبی بود برای کار من در زمینه ترجمه. کتاب موفق و پرفروشی بود.

البته مسلم است که سابقه فرهنگی خانواده در کتاب خواندن و گرایش به چنین کاری تأثیر داشته و نمی‌شود منکرش شد. من از همان کتاب اولم به شدت نسبت به کار برگردان یک نثر احساس مسئولیت و وسواس می‌کردم. البته حالا مسئولیت در قبال خواننده که نام مرا می‌شناسد، خیلی بیشتر شده. و همین احساس مسئولیت و وسواس بیشتر دلیل نگاه حرفه‌ای‌تر من به این مسئله است» و در اولین نامه‌اش نیز نوشته بود که به دلیل وضعیت خانه و خانواده و آشنایی با کتاب از همان دوران کودکی، و پدر نویسنده و مترجم و دوستان با فرهنگ، طبیعاً باید یا نویسنده می‌شدم یا مترجم. بعد از او پرسیده بودم چرا ترجمه می‌کند؟ که گفت: «از این کار خیلی خوشم می‌آید، وقتی جمله‌ای را خوب می‌سازم، وقتی کلمه به جای را پیدا می‌کنم، وقتی حال و هوا را درمی‌آورم، انگار دنیا را به من داده‌اند، پیش آمده که روزها به کلمه‌ای که باید جایگزین کنم، فکر کرده‌ام تا آن را یافته‌ام. کلنجار رفتن با کلمه را دوست دارم. همین!»

گلستان در جایی دیگر گفته بود: «گاهی در همان بار اول ترجمه، «در می‌آید» و گاهی اوقات شاید سر یک‌جمله دو سه روز کار می‌کنم. دنبال کلمه‌ای می‌گردم که پیدا نمی‌شود. پیدانمی‌شود که نمی‌شود و آنقدر ذهنم را مشغول به خود می‌کند که آرزو می‌کنم از دستش رها شوم. به هنگام ترجمه کتاب شبی از شب‌های... این حالت بسیار اتفاق افتاد. ترجمه این کتاب سه سال طول کشید. یادم می‌آید که از انجمن فرهنگی ایران و ایتالیا خواستم تا تمام نقدهایی را که به هنگام چاپ‌کتاب در ایتالیا در جراید آن زمان نوشته شده را برایم تهیه کنند و مسئول انجمن بسیار در حق من لطف کرد و این کار را کرد. نقدها خیلی در ترجمه‌کتاب کمک کردند.

به هر حال این‌ها همه برای این بود که ترجمه در بیاید. اما ملاک انتخاب او، هرچه هست، زیباست و نشانگر حسن سلیقه و هشیاری او و تقریباً از بین هم‌نسلانش جنجالی‌ترین است. البته جنجال از معنی مثبت کلمه و شاید روشنگر داریوش و یا فرزانه‌طاهری و مهری آهی کمی هم‌سطح او باشند، اما از جنجال از معنی منفی آن، می‌توانم به فریده مهدوی دامغانی اشاره کنم و یا حتی طاهره صفارزاده که نقش معلمی ترجمه را برعهده گرفتند. اما گلستان با وجود تجربیاتش، هرگز درباره‌راه فراگیری ترجمه، و چگونه مترجم خوب بودن اظهار نظر نکرد، چون معتقد است «هرگز معلم نبوده‌ام، و نخواست‌ام که باشم! باید خواند، با دقت هم خواند، باید به موضوع احاطه داشت... به قول خودش "باید متنی را دوست داشت و فارسی را خوب دانست، اصلاً فرهنگ زبان فارسی ما باید بالا باشد و امانت‌دار بود، خیانت نکنیم!... باید نویسنده متن را خوب شناخت و حتی کتاب‌های دیگرش را خوانده باشیم و به زبان و حال و هوای قصه‌هایش آشنا باشیم... هیچگاه سبک را فدا نکرد، نباید سبک نویسنده را تغییر داد... اگر متن به زبان ساده نوشته شده، به همان سادگی باید ترجمه شود... من خودم یک، دستم‌بشکند اگر آب و روغنی اضافه کنم! هرگز...!"

سخنانش حاکی از عشق است و تعهد و چه با صراحت هم بیان می‌کند، «ملاک اولیه انتخابم، عشق به یک کتاب است و نه فقط یک خوش آمدن ساده. عشق و لزوم ترجمه برای همگان. اما همانطور که پیش از این گفتم وقتی به این بیست و اندی کتابی که ترجمه کرده‌ام نگاه می‌کنم یک رگه اجتماعی یا سیاسی در آن‌ها می‌بینم. چه در زندگی در پیش‌رو چه در یونانیت چه در مردی با کیبوتر. البته به غیر از اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری که یک‌کار صددرصد ادبی و یک نوآوری بسیار پیشرفته است که به قول گلشیری حتماً بر نویسندگان ما تأثیرگذار خواهد بود. همان طور که در ادبیات معاصر اروپا تأثیرگذار بوده و همیشه از آن با نام یک کتاب بسیار صاحب‌سبک، به سبک نو و پیشرو یاد شده. به هر حال یک کتاب باید مرا «بگیرد» و رها نکند تا ترجمه‌اش کنم. وقتی جملات فارسی ترجمه‌ام همانقدر اثرگذارند که متن اصلی. آنگاه می‌فهمم که ترجمه‌ام «درآمده» است. همان‌کوبندگی یا نرمش را داشته باشند که متن اصلی، یا همان شیرینی، تلخی و یاطنز را داشته باشند که متن اصلی در می‌یابم که ترجمه‌ام «درآمده». «هرگاه کتابی را به فارسی برگردانده‌ام، شخصاً آن اثر را دوست داشتم و آنقدر از آن اثر خوشم آمده است که دلم می‌خواست، دیگران نیز در لذت من سهیم شوند. همیشه احساسم این بوده که رسالت و تعهدی دارم و پیرو آن باید اثر خوب را به کتابخوان‌ها معرفی کنم. ضمناً در خصوص انتخاب با کسی مشورت نمی‌کنم. چون کسی را ندارم و این انتخاب‌ها کاملاً شخصی است و اگر به اعتقاد شما آثار شاخص هستند، این یک امر سلیقه‌ای است که از سوی من انجام شده است. مثلاً در خصوص آثار کالوینو، باید بگویم که کتاب‌های او در دانشگاه‌های خارج تدریس می‌شوند. آثار او از حیث سبک و ساختار داستانی مثال‌زدنی هستند.»

از او پرسیدم، «پس برای تسلط به سبک نویسنده باید چه کار کرد؟» در پاسخ گفت: «برای تسلط به سبک مولف و پی بردن به هدف نویسنده و... فکر می‌کنم که باید با دقت کتاب را بخوانیم، چندبار هم بخوانیم. باید به متن کتاب علاقمند باشیم. به همین دلیل هرگز بنا به سفارش کار نکرده‌ام. و سواس داشته‌ام و سرسری هم نگذشته‌ام. فقط دقت و دقت و عشق مهم است!»

لیلی گلستان از گالری‌داران موفق هنری ما نیز هست، هر چند بارها مرا به گالری‌اش دعوت کرد، اما نرفتم؛ تا جریان درگذشت برادرش کاوه، که از فرانسه تلفن زد؛ گوشی را برداشت و صدایم را شناخت. اما بعد از تسلیت وقتی گفتم که حال و احوال چطور است! با صدایی محکم و مملو از اراده و امید به زندگی گفت: دارم ترجمه می‌کنم و کار می‌کنم؛ مشغول تهیه و تدارک کتاب‌های کوچک

هنرهای تجسمی هستیم که صد جلد است، دو کتاب دیگر را برای ترجمه در دست داریم، به نام‌های گزینه‌گویی‌های یک فیلسوف قرن ۱۷ فرانسه به نام لارش فوکو و دیگری از زندگی لو آندره اسی سالومه، با عنوان زندگی یک زن آزاد است، که نوعی بیوگرافی نویسنده زنی است که در زمان خودش بسیار مدرن بوده است، چند وقت دیگر هم در گالری نمایشگاه آثار کامبیز درمبخش دایر است... وقتی گوشی را گذاشتم، تصور کردم در ایران چه بسیار از زنانی که بعد از مرگ یک عزیز، آن هم هنرمند سراسر سیاه‌پوش می‌شوند و زندگی‌شان سراسر غم و عزا می‌شود، انگار که غم و ماتم تحمیلی دوست کافی نیست، اما لیلی هر چند از غم فراق برادر غمگین بود، اما امید به آینده و کار و زندگی در حرف‌هایش موج می‌زد، یادسخنان جسورانه‌اش در آدینه افتادم.

کتابخانه و آرشیوم را به هم زدم تا دوباره بخوانمش؛ در شماره ۱۰۷ گفته بود: «اندر باب مترجمی که منتظر هزاره بعدی است. این یک حکایت تکراری است. حکایتی که تمام دست‌اندرکاران کتاب آن را خوب می‌دانند و از حفظ دارند و هر کدام به زعم خود می‌توانند قصه‌شان را تعریف کنند. اگر بعد از این همه سال قصد تعریف کردن قصه‌ام را دارم شاید به دلیل بغضی است که به ناچار باید بترکد و گرنه صاحب بغض را می‌ترکاند! ورود به دنیای کتاب در ایران، چه در هیئت مولف و مترجم و چه در هیئت ناشر، زره و کفش آهنین می‌طلبد و روی زیاد! (که البته از سر عشق است). ضربه از پی ضربه فرود می‌آید پس باید رویین‌تن بود تا ضربه‌ها کارگر نشود و باید پرو رو بود تا بشود راه را ادامه داد. حال، از ضربه‌هایی می‌گویم که در این بیست و اندی سال از چپ و راست به من مترجم بی‌گناه وارد شده است...»

#### ۴. مهستی بحرینی

تولد ۱۳۱۷، دکترای زبان و ادبیات فارسی، در سال ۱۳۵۰ به فرانسه می‌رود. آثار چاپ شده به ترتیب تاریخ: دیدار با روشنائی، مجموعه شعر، ۱۳۵۰. ترجمه‌ها از فرانسه: زمستان سخت اثر اسماعیل کاداره، نیلوفر ۱۳۷۴. سوءتفاهم اثر سیمون دوبووار، نشر سمیرا، ۱۳۷۹. یک زن اثر آن دلپه، نیلوفر، ۱۳۸۰. کوهسار جان اثر گائوشینگ جیان، نیلوفر، ۱۳۸۰. مانده‌های زمینی اثر آندره ژید، نیلوفر، ۱۳۸۰. دستور زبان فارسی معاصر، اثر ژیلبر لازار، هرمس. مجموعه مقالات ژیلبر لازار، اثر ژیلبر لازار، هرمس. اعترافات، ژان ژاک روسو، نیلوفر.

در میان نسل دوم مترجمان زن ایرانی، مهستی بحرینی جزو مترجمانی است که دیر شناخته شد: چون در گفتگوی صمیمانه‌اش با مهدی یزدانی‌خرم، جوان تلاشگر و نوجو در روزنامه‌نگاری، تمام جزئیات زندگی حرفه‌اش را بازگفته است. من بحرینی را به خاطر ترجمه‌های تکراری‌اش دوست دارم؛ برخلاف بعضی برخورد‌های شبه فاشیستی از انسان‌هایی با ذهنیت منفی و مسموم، که هر نوع ترجمه‌ای تکراری را سرقت یا کپی می‌نامند؛ من با صراحت می‌گویم؛ فرق است میان تکرار با تکرار؛ چون گاه تکرار از سر فایده است؛ گاه اثری باکیفیت نامطلوب چه از نظر فنی و چه از نظر محتوایی، منتشر می‌شود. اما همان اثر با ترجمه مجدد با استقبال عمومی روبرو می‌شود؛ گاه ناشرانی با اسم مستعار، و یا حتی اسم خود، آثاری پرفروش از نظر اقتصادی را به بازار کتاب عرضه می‌کنند، اما در برخورد مردم، عاقبت سیه‌رویی برای ذغال‌مانده است و چه بسیاری از افرادی که دست آنان در سرقت برملا شد، هر چند که پانولو کونیلو، جبران خلیل جبران، شکسپیر، مارکز و... را با انواع حیل‌های تجاری روانه بازار کردند. ولی باید از دیدگاه مثبت به شخص شرکت‌کننده در رقابت سالم برای آزمودن خویش در میدان رقابت و عرضه اثر جدید که طیف مختلف خوانندگان را به نقد و نظر می‌کشاند، نگرست؛ چون کارش مانند یک موسیقی‌دان یا هنرپیشه و کارگردان تئاتر است. در پاسخ به این پرسش عوامانه مصطلح و آمیخته به ذهنیت منفی در ایران، که چرا باید ترجمه تکراری وجود داشته باشد؟، باید گفت که «کهنه‌شدن زبان ترجمه‌های قبلی و گاه ضعف مترجم قبلی در درک و فهم متن اصلی و ارائه به زبان ترجمه احساس نزدیکی و فهم مترجم یا کاهش و افزایش در حین ترجمه» عوامل اصلی ترجمه مجدد به شمار می‌روند، هر چند که از نظر علمی و اخلاق حرفه‌ای کار



مترجم قبلی نادیده گرفته یا نفی نمی‌شود، اما از زاویه دید هنری - مانند موسیقی یا اجرای تئاتر - نوع روایت، شیوه اجرا و پردازش، منظر هنری، توان شناختی و میزان آشنایی و دانش‌شخص، حس و حال چپستی هدف و انگیزه، هویت و شخصیت، نگاه زیبایی‌شناختی، ایدئولوژی، خلاقیت و ذهنیت و اندیشه» مترجم ناشی مطرح است که در ترجمه جدید، چه اجرا و روایت یا تعریفی را اجرا کرده است؟ و چه از نظر حرفه‌ای و تکنیکی و چه از نظر علمی چگونه با اثر رویه‌رو شد و در این هم‌آورد، دست‌آوردش چگونه بوده است؟، چون اصلاً در میان عوام یا در میان اهالی فرهنگ و هنر، گاه کافی است یک نفر فتوی صادر کند، دیگر مابقی آن فتوی را پیرهن عثمان می‌کنند.

مثلاً چند کارگردان حرفه‌ای را در نظر بگیرید، که می‌خواهند کالیگولا، نمایشنامه مهم آلبر کامو، نویسنده سده بیستم فرانسه را به زبان فارسی کارکنند، خوب به قول باکتر تراویک «این نمایشنامه معرف نویسنده‌ای مانند کامو است، به عنوان نویسنده جوانی با زیبایی محزون، خالی و خودجوش و شور و سرور و سرزندگی؛ که کنایتی است از دو امپراتور دیوانه، یعنی هیتلر و موسولینی، که آلبر کامو در آن، نیست انگاری را با پایان ویرانگرش تصویر می‌کند

{ خوب آن نمایش را هم دکتر قطب‌الدین صادقی و هم آتیلا پسیانی کارگردانی کردند؛ (در چهارشنبه ۱۷ دی ۱۳۸۲) رفته و اصل نمایش را به کارگردانی پسیانی دیدم، حال جالب این که دو هفته بعد از آن (۲۴ دی ۱۳۸۲) پشت صحنه همان نمایش را به کارگردانی دوست ارجمند قطب‌الدین صادقی دیدم، و این دیگر من مخاطب یا بیننده است که آیا از برداشت و ارائه پسیانی لذت ببرم - که اتفاقاً هم صامت بود و در بعضی جاهات ماشاچی‌ها غش و ریسه می‌رفتند و پسیانی شو لباس اجرا کرد - یا از قریحه و ذوق دکتر صادقی و هنرمندی آریتا حاجیان در اجرا سرمست شوم؟ - که کل نمایشنامه را با ترجمه ابوالحسن نجفی از حفظ بازگو می‌کرد - که طبعاً بنا به شناختی که از ذهنیت، تفکر، دانش و دیدگاه زیباشناسی صادقی دارم، بهتر می‌توانم نمایش او را بفهمم. حال ممکن است کارگردان دیگری هم بیاید و آنرا به دست بگیرد، آیا باید همه کارگردان‌ها بیایند و بگویند آقا ترا چه به شکسپیر؟ در حالی که تئاتر شهر را بروید و فقط تابلوهای آویزان به دیوار را اگر نگاه کنید می‌بینید ده‌ها نفر شکسپیر را به انواع مختلف اجرا کرده‌اند، آیا با ذهنیت منفی و عوامانه و احمقانه بگوییم همه از همدیگر دزدی کرده‌اند؟ }

یا گاه خواننده ای در اجرای خودش، آگاهانه به اجرای مجدد اثری می‌پردازد، منظور و هدف دارد، مرغ سحر را ده‌ها نفر اجرا کرده‌اند، یا «صحبیت حکام ظلمت شب یلداست» را ده‌ها نفر با آواز خوانده‌اند، اما هر اجرایی، حس و حال مخصوص به خود دارد؛ نوع روایت و اجرا و نوع نگاه و ایدئولوژی و شناخت و توان اجراکننده را به نمایش می‌گذارد؛ که در چند لایه شخصیت و ذهنیت و تفکرش؛ چگونه خلاقیت خود را عیان می‌کند.

در بحث مقایسه، همیشه ما ترجمه را مجموعه «هنر، فن و علم» می‌نامیم؛ پس در زمینه بعد هنری‌اش، مترجم یک هنرمند است؛ حال چگونه اجراهای چندباره هنری برای بقیه هنرها مجاز است، اما برای این هنر، ممنوع؟ بنا به تجربه شخصی من، معمولاً انسان‌هایی انگشت روی این چنین مسایلی می‌گذارند که عامی و بیسواد تشریف دارند. مثلاً داریوش آشوری را نام می‌برم، که بدون شک نام او برای اهل قلم و اهالی کتاب و وادی فرهنگ معاصر ما، در دو تا سه دهه اخیر، نامی آشنا و معتبر و با ارج است. حال من که با فرهنگ‌نویسی ایشان در برابر نهادن واژه‌ها در واژه‌نامه علوم انسانی ایشان مشکل دارم، بیایم و بگویم «ترجمه‌های شکسپیر یا نیچه ایشان، فاقد اعتبار است؟» «خوب چرا؟» «چون قبلاً ترجمه شده‌اند؟...» «... آقا! اصلاً من دوست دارم ببینم آشوری، در نیچه چگونه از عهده سبک مولف برآمده است؟»، حال شما بفرمایید، ترجمه دوم شهریار (نیکولو ماکیاولی) را ارائه دهید!

و در آن دیالوگ به یقین رسیدم که شخص مزبور نه ترجمه قبلی نیچه را خوانده بود و نه ترجمه آشوری را. اتفاقاً در آبان ۱۳۸۱، در لیختن‌اشتاین، با جوانی ایرانی روبرو شدم که روی ترجمه‌های مکرر در ایران تحقیق می‌کرد، وقتی به فهرست او نگاه کردم، اسم همه بزرگان را دیدم... جلال‌الدین کزازی، مهدی غبرایی، مهشید مشیری، صالح حسینی، ابراهیم یونسی، محمدجعفر محجوب، محمدرضا

جعفری، دل‌آرا قهرمان، مهدی سبحانی، نجف دریابندری، محمد قاضی، ابوالحسن نجفی، کاظم فیروزمند، حسن هنرمندی، پرویز داریوش، داریوش شاهین، سروش حبیبی، عبدالله کوثری، مشفق همدانی، داریوش شاهین، احمد کریمی حکاک، امیرجلال‌الدین اعلم، کاظم انصاری، مسعود برزین، جلال آل احمد، پرویز ناتل خانلری، به‌آذین، داریوش آشوری، عبدالله توکل، بهمن فرزانه، رضاسیدحسینی، سیروس طاهباز و ...]

که هر کدام یک یا چندبار تن به ترجمه تکراری داده بودند، خوب آیاهمگی اشتباه کرده و کژراهه رفته‌اند؟ و یا دچار خطا و مرتکب جنایتی شده‌اند؟ آنقدر ظریف تشابه آقای رستگار، قاضی، شاملو و نجفی را در شازده کوچولو عنوان می‌کرد، که من به سلاقی و دیدگاه‌های مختلف آن افراد حرفه‌ای غبطه می‌خوردم! یا مزنیات ترجمه احمد گلشیری در ترجمه گل‌سرخ برای امیلی (نوشته فاکنر) بر ترجمه نجف دریابندری، تا مثلاً به ترجمه‌های قرآن و سرقت‌های بعضی مترجمان اشاره می‌کرد که انگشت حیرت به دهان می‌گزیدم! با حساب سرانگشتی، تکلیف مترجمان بازاری و مقلد تسویه می‌شود؛ که به قول مرحوم توکل فقط مترجم «ولی و اما و شاید و باشد» هستند، و گرنه زبان نمی‌دانند. کتاب کیمیای سعادت (غزالی) با ترجمه احمد آرام نامفهوم است، خوب به ترجمه جدید نیاز داریم! روح ملت‌ها (زیگفرید) با ترجمه آرام، «نویسنده به پیوست» می‌خواهد و گرنه کسی متوجه بعضی واژه‌سازی‌های نامفهوم مرحوم آرام نمی‌شود. چون میزان درک او از سخن زیگفرید، همان اندازه بوده است. بعد از این توضیحات، ترجمه‌های بحرینی را از زمستان سخت، سوءتفاهم و کوهسار جان را نوعی شاهکار می‌دانم. مترجمی که بتواند اثر کاداره را چنین تصویرسازی کند، جای آفرین گفتن دارد. یا سوءتفاهم دویوار را معرکه می‌دانم، چون اثر زبان ادبی چنان پیچیده‌ای ندارد، اما اندیشه او را خوب معرفی کرده است. بعد از خودش شنیدم اعترافات ژان ژاک روسو را دست گرفته بود. خب مترجم قبلی سی و اندی سال است که دار فانی را وداع گفته است، اثری هم در بازار نیست؛ اثر به دوران رمانتیک ادبیات فرانسه باز می‌گردد و حدود ۱۷۷۰، تألیف شده است که زندگی‌نامه صریح ژان ژاک روسو می‌باشد که صادقانه و در عین ظرافت درباره تغییرات روحی و فکری خود تا پنجاه سالگی اش بحث می‌کند و اثری را به یک شاهکار تبدیل کرده است، که متأسفانه بعد از مرگ نویسنده به چاپ رسید.

او را در اواخر زمستان ۸۱ - در منزل فریده رازی - دیدم و گفتم «ترجمه جدید شما از مایده‌های زمینی، بسیار بهتر از ترجمه‌های دکتر حسن هنرمندی و پرویز داریوش و حتی جلال آل احمد بود نه زبان کهنه بود و نه از سبک نویسنده دور شده بودید»؛ کتاب نتیجه یک دوره از زندگی جهان‌بینی و شخصیت آندره ژید است و تکاپوی او در یافتن تعادل روحی و نیز معروف‌ترین اثر اوست و در آن زمان (۱۹۲۷) تاثیری وافر بر جوانان روشنفکر باقی گذاشت، چون اثر ارشادی است و نثر آن دارای قالبی شاعرانه و موزون و شرقی‌پسند. به قول زهرا خانلری (یکی) این اثر «به طور غیرمستقیم اعتراض است به همه‌موازین اخلاقی و اجتماعی و مذهبی و نویسنده به خود اندرز می‌دهد که دمرا غنیمت شمرد و از زیبایی‌های هر لحظه بهره بگیرد و از عوامل مهم و پیچیده‌ای که از شگفتی‌ها و بروز شخصیت او جلوگیری می‌کند، خود را رها سازد».

بحرینی که از توضیحات من، صورتش گل انداخته بود، انگار که خستگی بیرون رفته بود. لباس رنگی او حکایت از روحیه شاد و امیدوارش داشت: در یک وجه با گیتی خوشدل شباهت دارد؛ کار پشت کار و پرهیز از حاشیه و یک خط را دنبال کردن. به هر حال اقتدا و تأسی بحرینی از شیوه مترجمان قبلی در ارائه ترجمه تکراری، این درس را به شخص من داد که با کنجکاوی بنشینم و ببینم کدام اثر یا کدام ترجمه، در تطابق و قیاس با متن اصلی بهتر است و کدام مترجم، حرفی تازه و زبان و سبکی نو اما نزدیک‌تر به متن اصلی یافته است و همانا کلمه از آن مردم سخن‌سنج و آگاه است یا عالمان اهل فن، که قضاوتی منطقی کنند؛ نه افراد منفعل و سادیسمی یا عوام‌های ناآگاه با اندیشه بیمار و منفی!... و آنان که یک ماهه کم‌دی الهی دانته، آثار پائولو کونیلو، کوری (ساراماگو) یا آهستگی (میلان کوندرا) را منتشر می‌کنند؛ سرانجام کپی‌نویس و رونویس یا سرقت ادبی آنان برملا خواهد شد و نباید نگران بعضی طعنه‌های حسودان بود. طبعاً مهستی بحرینی بسیار متفاوت با مترجمانی خواهد بود که هیچگاه از محیط زبانی خود یا کشور ایران دور نشده‌اند و



هیچگاه در محیط زبانی دیگری امرار معاش و زندگی نکرده‌اند و هیچگاه بجز کتاب‌هایی که ترجمه کرده‌اند کتابی دیگر را نخوانده‌اند و هیچگاه غیر از اهل باند خود، افرادیگری را نشناخته‌اند و هیچگاه جز فرهنگ لغت کردی یک کلمه به زبان مدعی ترجمه از آن، تکلم نکرده‌اند.

شاید در ترجمه، برای راه خود را یافتن و تمرین و کسب تجربه و یافتن رموز کار و آزموده شدن در این حرفه، تن آلودن به ترجمه تکراری جزو ضروریات کار باشد؛ لاقلاً با اثری شناخته شده و نویسنده‌ای شناخته شده، مترجم خود را نشان می‌دهد و سرگمنامی را می‌شکند؛ اما این نیاز را به چه قیمتی باید برآورده کرد؟ و راستی کدام مردم بین مترجم جدی و فعال و پرکار و مترجم یک شبه و خام فرق خواهند گذارد؟ راستی باید به کار پیگیر در پس پستو نشست و باور چندانی به حرف‌های تفتیشی و عوامانه نداشت، چون استقامت ورزیدن بر هدف است که موجب تعالی و رشد و بالیدن می‌شود و جهت یافتن اندیشه و انرژی در راه حرفه‌ای و ایدئولوژی انتخابی می‌شود. پس ترجمه تکراری فقط یک «سوء تفاهم» است. در آخرین باری که او را دیدم و ترجمه خودم از روزگار آدمکش‌ها را به او هدیه کردم؛ سرش را تکان داد و گفت: «همیشه برای من یک علامت سوال هستی!»

## ۵. گلی امامی – روشنگر داریوش – دل آرا قهرمان

و گلی امامی را به عنوان مترجمی می‌شناسم که هر کدام از آثارش یک ذهنیت و پرداخت خاص دارد که البته نمی‌توان از ذهنیت نوجوی روشنگر داریوش و دل آرا قهرمان نیز یادی نکرد، روشنگر داریوش که نخست از قله‌کوه، پیمودن را آغازید، با «اشپیرر و سارتر» خود را مترجم نامید و ذهنیت و آزادیخواهی‌اش او را به ترجمه آثاری منطبق بر افکارش واداشت و دل آرا قهرمان، که او را با ترجمه کیمیاگر نوشته پائولو کوئیلو، نویسنده معمولی - اما رند برزیلی - شناختیم. ترجمه‌ای که با موفقیت روبرو شد و دریچه‌ای به فعالیت و تکاپو بر رویش گشود و یا نازی عظیمیا، که در کنار بهاء الدین خرمشاهی پا به این عرصه نهاد اما زبان صریح و ساده ترجمه‌اش قابل تامل است، که براستی زبانی خوش تراش و درست دارد.

